

تجربه مادرانه از جدایی؛ پژوهشی داده‌بنیاد

سمیه عرب‌خراسانی*

پژوشر مقیم مرکز مطالعات زن و خانواده

احمد غیاثوند

استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

پیوند مادر و فرزند(ان)، ذاتی باشد یا برساخته، آنچنان محکم است که زنان به سختی خود را در شرایط خطر از دست دادن آن‌ها قرار می‌دهند. از جانب دیگر داغ اجتماعی و فشار فرهنگی بر زنان مطلقه، به میزانی است که آن‌ها به دشواری مسیر جدایی را انتخاب می‌کنند. گرانباری نقش «مادر/والد تنها» سومین عامل بازدارنده زنان از جدایی است. اما آمارها حکایت دیگری از رخداد جدایی مادران مطلقه دارند؛ زانی که به دلایل گوناگون زندگی سخت پس از جدایی را به ادامه زندگی مشترک ترجیح می‌دهند. بررسی فرایندی که زنان متأهل را به زنان تنها و سرپرست خانوار تبدیل می‌کند، موضوع این پژوهش به روش داده بنیاد و با رویکرد سیستماتیک اشتراوس و کوربین است. جامعه آماری این پژوهش، کلیه زنان فرزنددار مطلقه شهر تهران، تعداد مشارکت‌کنندگان تا زمان اشباع مقولات بیست نفر و ابزار استفاده شده، مصاحبه نیمه‌ساختاریافته بود. نتایج حاکی از آن بود که وقوع «ریزش پنداشت از زندگی» به دلایل فردی، اجتماعی و فرهنگی آستانه تحمل زنان را به میزانی پایین می‌آورد که ادامه زندگی متأهلی را تحمل‌ناپذیر می‌کند. در طی این مسیر اگرچه فرزندان اهمیتی بسیار برای مادران دارند، اما در لحظه تصمیم‌گیری در فضای خاموشی موقت قرار می‌گیرند و زنان برای برهه‌ای کوتاه تنها به نجات خود فکر می‌کنند. اتخاذ تصمیم قطعی زنان برای جدایی به پررنگ‌شدن دوباره نقش فرزندان انجامیده و مادران برای اتخاذ بهترین تصمیم برای بهزیستی آن‌ها اقدام می‌کنند. در نهایت می‌توان گفت فرزندان اگرچه نقش مهمی در تصمیم و اقدام به جدایی مادران دارند، اما عامل اصلی این اقدام، فروریختن بنای انسانی/ شخصیتی زنان است که هویت‌های همسری و مادری بر آن بار شده است. رسیدن به این نقطه زنان را از ادامه زندگی مشترک، با وجود فرزندان، منصرف می‌کند.

واژگان کلیدی

مادر، فرزند، ریزش پنداشت از زندگی، جدایی، داده‌بنیاد

* نویسنده مسئول

تاریخ ارسال: ۱۳۹۶/۳/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۸

DOI: 10.22051/jwsps.2018.15894.1496

مقدمه و بیان مسأله

در میان رخدادهای مهم زندگی فردی، ازدواج یکی از مهم‌ترین رویدادهای اجتماعی به شمار می‌آید؛ راهکاری تأییدشده برای تشکیل زندگی خانوادگی که در تمامی جوامع حمایت اجتماعی نسبت به آن وجود دارد. ازدواج سبب ایجاد هویتِ سومی از زن و مرد با تعبیر «ما» در چارچوب ساختار اجتماعی «خانواده» می‌شود. هر یک از زوجین در این چارچوب نقش خاصی را بر عهده می‌گیرد و موظف به حمایت از نهاد خانواده است.

زنان و مردان با دیدگاه‌ها و انتظارات متفاوتی وارد زندگی زناشویی می‌شوند؛ آنچه جسی برناردز^۱ ازدواج زن و ازدواج مرد^۲ می‌نامد. نیازهای دو جنس و تصورات آن‌ها از زندگی و همچنین نحوه ادراک آن‌ها از خانواده و زندگی خانوادگی به نحوی متفاوت است که پس از ورود به زندگی گویی از دو مکان ناآشنا به ملاقات یکدیگر آمده‌اند (روت^۳، ۱۹۸۴: ۲۷۷). این امر را به دلیل بزرگداشت تفاوت‌های جنسیتی و اصرار بر تمایز آشتی‌ناپذیر آن در طی جامعه‌پذیری اجتماعی زنان و مردان دانسته‌اند. در طی این مسیر تلاشی برای نزدیک‌تر کردن دنیای زنان و مردان از سوی نهادهای متولی و حتی خود افراد صورت نمی‌گیرد (برناردز؛ ۱۳۸۴: ۲۵۳). غفلت از این امر با وجود آمار فزاینده جدایی‌ها محل بحث و گفتگوست.

در این میان آنچه این فرایند را پیچیده‌تر می‌کند حضور فرزندان است. در زمانه‌ای که مفهوم ازدواج و زندگی خانوادگی در چالش با فرایند فردگرایی و مساوات‌طلبی در خانواده‌ها قرار گرفته‌است مسأله فرزندآوری از یک الزام به انتخاب تبدیل شده است. تغییر مفهوم ازدواج از وسیله و ابزار اقتصادی به هدف شادی و لذت زندگی سبب شده است زوجین با احتیاط بیشتری در خصوص فرزندآوری تصمیم گیرند.

با وجود این فرزندان در عرصه حیات خانوادگی متولد می‌شوند. بسیاری، فرزندان را دلیل ادامه زندگی و شادی‌بخش می‌دانند. با وجود تمام تردیدها در خصوص زندگی مشترک و در ابهام بودن ادامه آن، به دلیل تغییرات ذهنی پیش‌گفته، فرزندان، عامل مهم ارتباط و بقاء زندگی‌های زناشویی بوده و هستند (زارتler، ۱۳۹۳: ۷۷۱. به نقل از لیببی، ۱۳۹۱).

-
1. Jessi Bernards
 2. His and her marriage
 3. Root



با وجود این، آمارها حاکی از روند صعودی جدایی و شکل‌گیری خانواده‌هایی با سرپرستی مادران است (سایت مرکز آمار ایران^۱). به‌رغم دشواری‌های فردی و اجتماعی فراوانی که مادران به‌دلیل مسئولیت فرزندان متحمل می‌شوند (غیاثوند و خراسانی، ۱۳۹۴)، اما اتفاق و درک سختی‌ها در کاهش روند جدایی تأثیر چندانی نداشته‌است. بررسی‌های انجام‌شده در خصوص تأثیر فرزندان بر تصمیم جدایی والدین مؤید آن است که ارزش‌ها و اولویت‌های برآورده نشده زوجین آن‌ها را به سمت جدایی می‌برد (کریستنس^۲، ۱۹۶۸: ۳۱۱)، و زمان وقوع این اتفاق فرزند(ان) عامل مؤثری در تجدیدنظر آن‌ها نخواهد بود. برای زنان و مردانی که به مرحله جدایی رسیده‌اند، این تصمیم اغلب با بررسی مصلحت فرزند(ان) اتفاق می‌افتد، اما به‌خاطر وجود آن‌ها متنفی نمی‌شود. در این مسیر والدین و به‌ویژه زنان در متن سه وضعیت قرار می‌گیرند که تصمیم‌گیری در خصوص آن وضعیت، زندگی مشترک را روشن خواهد کرد؛ چنانچه طلاق به ضرر فرزندان است، آن‌ها مانع طلاق خواهند بود؛ چنانچه والدین به این نتیجه برسند که جدایی آن‌ها شرایط و فضای باثبات‌تری برای فرزندان ایجاد می‌کند، فرزندان عامل تسریع و تسهیل جدایی خواهند بود و در نهایت برخی از والدین معتقدند، امکان فراهم کردن شرایط یک زندگی معمول و شاد برای کودکانی وجود ندارد که وارد مرحله جدایی می‌شوند و آن‌ها ناگزیر از گذراندن این مرحله هستند (کنوی و میلر^۳، ۱۹۸۰: ۳۱۳). پیداست که در دو مرحله از مراحل مذکور فرزندان موضوع مذاکره و پس از تصمیم جدایی تنها محل بحث قرار داشته و مانع رسیدن به تصمیم جدایی نیستند.

با وجودی که جدایی امری میان مادران و پدران است، اما به نظر می‌رسد، مادران در این مسیر متحمل زحمت و دشواری بیشتری هستند. تصمیم در خصوص اصل اتفاق جدایی با وجود فرزندان و همچنین به‌منظور نگهداشتن یا رهاکردن آن‌ها برای مادران با پیچیدگی‌های بیشتری همراه است. با توجه به آمار فزاینده جدایی‌ها و خانواده‌های زن‌سرپرست (سایت مرکز آمار ایران^۴) مطالعه فرایند به تصمیم رسیدن زنان فرزنددار به جدایی، محل بحث نوشته حاضر

1. http://nnt.sci.org.ir/sites/apps/yearbook/year_book_doc/92-99-03.pdf. P 149

2. Christense

3. Kanoy and Miller

4. http://nnt.sci.org.ir/sites/apps/yearbook/year_book_doc/92-99-03.pdf. P 149

با روش نظریه زمینه‌ای^۱ است. در این پژوهش مادران مطلقه، برای روشن شدن فرایند تصمیم‌گیری یا به تصمیم‌رسیدن در خصوص طلاق، موضوع گفتگوی عمیق قرار گرفتند. بر این اساس سؤال اساسی این مطالعه بررسی فرایند اقدام به جدایی مادران به‌رغم داشتن فرزند است. سئوالات دیگر شامل واکاوی شرایط و زمینه‌های این رخداد، استراتژی‌های مقوم این تصمیم و در پایان پیامد و آثار جدایی بر زنان مطلقه است.

بررسی پدیده طلاق و جدایی، از مناظر مختلفی انجام شده است. برخی بر پدیده طلاق متمرکز شده و علاوه بر تشریح و توصیف آن، عوامل زمینه‌ساز و مؤثر بر آن را بررسی کرده‌اند. سهیلا صادقی فسایی (۱۳۹۳) در مطالعه‌ای کیفی، شش سنخ جامعه‌شناختی طلاق شامل عقلانی-فاعلانیه، عقلانی-توافقی، عقلانی-منفعلانیه، عقلانی-جاه‌طلبانه، طلاق اجباری و طلاق شتاب‌زده را استخراج کرده است. محمد تقی کرمی (۱۳۹۲) در بررسی ساخت اجتماعی طلاق در ایران، ابعاد عینی و ذهنی طلاق و الگوی تغییر نگرشی آن در جامعه ایرانی را با توجه به داده‌های حاصل از نتایج پیمایش ملی برشمرده است. فرشاد محسن‌زاده (۱۳۹۰) در مطالعه کیفی عوامل نارضایتی زناشویی و اقدام به طلاق در شهر کرمانشاه را به دو دسته عوامل قبل (انگیزه نامناسب ازدواج) و بعد از ازدواج (خشونت، تعارض در نقش‌های جنسیتی و...) تقسیم کرده است؛ اما در نهایت معتقد است که تنها چهار عامل اعتیاد، خیانت، خشونت و تعارض شدید با خانواده همسر است که به اقدام عملی طلاق منجر می‌شود. کامران صداقت (۱۳۹۳) در تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر طلاق در شهر قائم‌شهر به تأثیر و اهمیت زمینه‌های فرهنگی و خانوادگی اشاره و معتقد است، اگرچه تفاوت‌های تحصیلی، برآورده‌نشدن انتظارات، تفاوت عقاید، دخالت دیگران و وضعیت شغلی زمینه‌ساز جدایی هستند، اما تنها در گونه خاصی از خانواده‌ها وجود این متغیرها به طلاق خواهد انجامید. حلیمه عنایت (۱۳۹۲) در بررسی عوامل مؤثر بر طلاق زود هنگام در بین جوانان شهری شهر بوشهر، به بررسی پدیده طلاق و عوامل ساختاری آن اقدام کرده و امنیت اقتصادی، رضایت از زندگی و همسان همسری را از جمله متغیرهای پیش‌بین مهم می‌شمارد. نسرین عبادی‌نیا (۱۳۹۴) عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب جنسیت را در زنان عوامل اقتصادی، خشونت و مشکلات جنسی و در مردان مشکلات فرهنگی-اجتماعی می‌داند. عبادی‌نیا همچنین

1. Grounded Theory



عدم تفاهم و سازش را عامل مشترک جدایی میان زنان و مردان می‌شمارد. موسوی و دهشیری (۱۳۹۴) با بررسی فاصله میان انتظارات، واقعیت رابطه زناشویی به این نکته اشاره دارند که این فاصله در میان زنان به نحو معناداری بیش از مردان است، اونو و ساندرز^۱ (۲۰۰۹) در بررسی الگوهای جنسیتی طلاق در ژاپن امروز، زنان را، به دلیل ساختار جنسیتی ژاپن، در حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی بسیار متضرر می‌یابد.

برخی محققان دیگر پیامدهای طلاق را سنجیده‌اند. طاهره میرساردو (۱۳۹۳) در بررسی اثرات اقتصادی- اجتماعی طولانی‌شدن فرایند طلاق بر زندگی زنان را، زمینه‌ساز ارتباطات نامشروع، انزوای اجتماعی و پایین آمدن استانداردهای زندگی و کیفیت ایفای نقش مادری می‌شمرد. سهیلا صادقی (۱۳۹۱) در تحلیل جنسیتی پس از طلاق، زنان را درگیر ایجاد روابط و تعاملات جدید در حیطه عاطفی، جنسی، اقتصادی، روانشناختی، ارتباطی، اجتماعی و مدیریت فرزند می‌یابد، عبدالحسین کلانتری (۱۳۹۰) در آثار و پیامدهای طلاق با در نظر داشتن ملاحظات جنسیتی معتقد است طلاق علاوه بر صدمه به سرمایه انسانی و اقتصادی جامعه، مشخصاً مانع نقش‌آفرینی زنان در فرایند توسعه و در نتیجه به حاشیه راندن و استعمار آنها خواهد شد.، مهناز اخوان تفتی (۱۳۸۲) به پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن، به آسیب‌پذیری بیشتر زنان در حیطه اجتماعی و اقتصادی نسبت به مردان اذعان دارد. آماتو^۲ (۲۰۱۲) در بررسی بروز شده‌ای در خصوص پیامدهای طلاق بر کودکان و بزرگسالان، نتایج تحقیقات پیشین را بازبینی کرده و همچنان بر مشکلات سلامت جسمی و ذهنی بزرگسالان و کودکان پس از طلاق تأکید دارد. مونکس^۳ (۲۰۰۳)، در بررسی ریسک فاکتورهای طلاق از نگاه فرزندان طلاق، معتقد است اگرچه اتفاق جدایی فرایندی استرس‌آور برای فرزندان است، اما آنچه بهزیستی آنها پس از طلاق را بهبود می‌بخشد حفظ ارتباط با اعضای خانواده سابق و داشتن یک خانواده است.

دسته سوم، بررسی‌های مربوط به طلاق که با موضوع مورد بررسی پژوهش حاضر قرابت دارد تأثیر فرزندان بر وقوع یا واقع نشدن طلاق است. تعداد فرزندان، سن فرزندان، فاصله زمانی میان تولد و همچنین جنسیت آنها از جمله متغیرهایی است که در این دسته از

1. Hiromi Ono and James Sanders

2. Amato

3. Kari Moxnes

پژوهش‌ها بررسی شده است. برون لاکي و کوين بين^۱ (۱۹۷۰) تأثیر فرزندان را بر رضایت زناشویی میان زوج‌های راضی و ناراضی سنجیده و معتقدند، فرزندان، یکی از بزرگ‌ترین منابع شادی‌بخش میان زوج‌های راضی و تنها منبع شادی‌بخش میان زوج‌های ناراضی هستند. زوج‌های راضی فرزندان را در کنار رضایت زناشویی از یکدیگر می‌یابند در حالی که زوج‌های ناراضی تنها بر فرزندان تکیه دارند. با وجود تأثیر رضایت‌بخش حضور فرزندان، رضوانی و زنجانی‌زاده... معتقدند که با افزایش حضور فرزندان میزان کار خانگی مادران افزایش و مشارکت پدران در امور خانه و فرزندداری کاهش می‌یابد. این امر به کاهش رضایت از زندگی زنان می‌انجامد. کریستنسن نیز^۲ (۱۹۶۸) در مطالعه فرزندان در خانواده: رابطه میان تعداد و فاصله فرزندان و رضایت زناشویی معتقد است بیش از تعداد و فاصله سنی فرزندان، (توانایی) کنترل زوجین تنظیم خانواده مطابق با خواست‌ها و اهداف و همچنین تعریف واقع‌بینانه اهداف حائز اهمیت است. در صورتی که این موارد تحقق نیابند، فرزندان در ایجاد رضایت زناشویی میان زوجین نقشی نخواهند داشت. اندرسون^۳ (۱۹۹۷) تأثیر فرزندان بر احتمال طلاق در زنان سوئدی را به‌عنوان عامل تسهیل‌کننده می‌شمارد؛ نتیجه‌ای که کنوی و میلر^۴ (۱۹۸۰) نیز در بررسی تأثیر فرزندان بر تصمیم جدایی والدین آن را تأیید می‌کنند. هیتون^۵ (۱۹۹۰) ثبات زناشویی را در سال‌های فرزندپروری مطالعه کرده و آن را با تعداد سه فرزند مرتبط و با افزایش بیش از آن (۵ یا بیشتر) در معرض ریسک فروپاشی می‌شمرد.

روش تحقیق استفاده شده، اکثر پژوهش‌های مذکور، کمی و پیمایشی است که روش معمول و قابل اعتمادی در خصوص علت‌یابی پدیده طلاق و مسائل مربوط به آن است. گویه‌های پرسش‌شده در این قبیل پژوهش‌ها به سازه‌های نظری موجود مرتبط است. به این ترتیب استفاده از روش کمی به معنای ارائه دسته‌ای از پرسش‌های مشخص به نمونه منتخب آماری است. این روش اگرچه امکان دوباره و بازسنجی تغییرات در حوزه پژوهش را ممکن می‌کند، اما اکتفا به آن سبب غفلت از نکته‌ای است و آن مغفول ماندن دیدگاه و نظر

-
1. Luckey and Bain
 2. Harold and Christensen
 3. Gunnar Anderson
 - Kanoy and Miller
 5. Heaton



پرسش‌شوندگان است. به این معنا که روش‌های کمی تنها امکان پاسخگویی مشخص را به گزینه‌های محدودی فراهم می‌کند، اما در خصوص چرایی انتخاب این گزینه خاص فرصت توضیحی به فرد نمی‌دهد. به این ترتیب و با فهم لزوم پرسش از معنای ذهنی پرسش‌شونده‌ها، که در قالب روش‌های کمی نمی‌گنجد، و همچنین در نبود نظریه‌هایی که برخی پدیده‌های اجتماعی را حمایت و تبیین نمی‌کند، روش‌های کیفی با فلسفه خاص نگرش عمیق و Subjective ایجاد شدند.

بررسی موضوعات پژوهشی علاوه بر پیشینه پژوهشی، نیازمند پیشینه مفهومی و انتخاب پایگاه نظری نیز است. این دیدگاه البته در روش‌های کیفی نه پیش از شروع پژوهش، بلکه در حین فرایند آن اتفاق می‌افتد. نزدیک‌ترین نگاه موجود در حوزه این پژوهش، نظریه گیلیکان در خصوص اخلاق جنسیتی است.

کارول گیلیکان^۱ در کتاب با «صدایی متفاوت»^۲ به دو نگرش اخلاقی میان زنان و مردان اشاره و آن را مبنای تصمیم‌گیری‌های آن‌ها می‌شمرد. او مردان را به عدالت و حقوق و قاعده‌های مطلق و انتزاعی و زنان را به مراقبت، مسئولیت و موقعیت‌های انتزاعی متناسب و زنان را وابسته به زمینه‌های واقعی و مراقب در نظر می‌گیرد. (گیلیکان، ۱۹۹۳: ۱۶۴) این تفاوت که از نظر او ریشه در هویت‌ها و هنجارهای تجویزی فرهنگی زنانه و مردانه دارد (همان، ۱۷۰-۱۶۷)، منشأ کنش‌ها و تعاملات میان دو جنس است که حیات فردی، اجتماعی و فرهنگی متفاوتی را برای آن‌ها رقم می‌زند.

گیلیکان در این کتاب به حیات ارتباطی و رابطه‌ای^۳ زنان از زبان آن‌ها اشاره می‌کند. از نظر گیلیکان و به نقل از سارا بیکر میلر^۴ زنان زندگی را «در همراهی، ساخت و گسترش پیوستگی^۵ و عاطفه با دیگران بنا می‌کنند. بر این اساس زنان و هویت‌های آن‌ها به میزان زیادی بسته به ایجاد و نگهداشت روابط عاطفی و ارتباطی است. به این ترتیب است که برای زنان خطر از دست دادن یک رابطه عاطفی نه تنها از دست دادن یک رابطه نیست بلکه به از

-
1. Gilligan
 2. Different Voice
 3. Relational and Connectional
 4. Miller
 5. Attachment

دست‌رفتن خود زن می‌انجامد. به این ترتیب است که رابطه عاطفی^۱ به اندازه و حتی بیش از خود-افزایی اهمیت دارد» (همان، ۱۶۹) گیلیکان بر اساس یافته میلر معتقد است که برای زنان پیشرفت در زندگی جایگزین ارزش روابط پیش‌رونده و اهمیت متداوم مراقبت از آن‌ها نیست (همان، ۱۷۰).

از جمله روابط هویت‌سازی که زنان بر اساس آن زندگی اجتماعی، تصمیم‌گیری و قضاوت‌های اخلاقی خود را بنا می‌سازند، همسری و مادری است. بسیاری از زنان با حضور فرزندان سختی‌های زندگی را تحمل کرده و از فکر جدایی منصرف می‌شوند (لوسی و بین^۳، ۱۹۷۰: ۳۴-۴۴). به‌زعم گیلیکان، این زنان هویتی مستقل از همسری و مادری برای خود نمی‌بینند و بی‌خود^۴ هستند. این امر اغلب تا زمان بزرگسالی آخرین فرزند ادامه می‌یابد و پس از آن در این خصوص تصمیم‌گیری می‌شود (هیتون^۵، ۱۹۹۰: ۵۵)، اما برای برخی زنان حضور فرزندان نمی‌تواند مانع جدایی باشد. انتخاب میان هویت همسری و مادری در این برهه حائز اهمیت است. به نظر می‌آید زنان در امر تصمیم‌سازی در باب سرنوشت خود، نیاز به دلایلی دارند که آن‌ها را قادر سازد در صورت از دست‌دادن هر دو نقش همسری و مادری، دچار فروپاشی ساختار هویتی نشوند. لازم است در صورتی که آن‌ها هویت مادری را با حضور فرزندان انتخاب کنند، دلایلی برای خروج از موقعیت همسری و محروم کردن فرزند از حضور مستمر پدر در روند زندگی فرزند بیابند. این دسته از زنان اغلب زمانی در این شرایط قرار می‌گیرند که برای خود نیز در امر مراقبت حضور و شایستگی قائل شوند (گیلیکان، ۸۲-۸۹-۹۴).

هویت رابطه‌ای زنان در خصوص برخی از آن‌ها به انتخاب خود و رهایی از موقعیت ناخوشایند اشاره دارد. مرحله‌ای که گیلیکان در قضاوت اخلاقی - رابطه‌ای آن را خودخواهانه تفسیر می‌کند، اما در این میان مادرانی هستند که فرزندان و بهزیستی آن‌ها را ترجیح می‌دهند. آن‌ها معتقدند هر چند با انحلال ازدواج فرزندان خانواده را از دست می‌دهند، اما در بودن مادر و پدری که سلامت روحی و جسمی و حیثیت اجتماعی زن - مادر را به خطر انداخته است،

-
1. Affiliation
 2. self-enhancement
 3. Lucky and Bain
 4. Self-less
 5. Heaton



دو سختی وجود دارد: از دست دادن هر دوی پدر و مادر. بنابراین، زنان با رها شدن از موقعیت تأهلی، تلاش می‌کنند مادران خوبی برای فرزندان خود باشند. موقعیتی که گیلیکان آن را مرحله‌ای از اخلاق با در نظر گرفتن موقعیت دیگران معرفی می‌کند (همان، ۱۰۳).

به این ترتیب به نظر می‌رسد زنان در موقعیت‌های جدایی به محاسبات اخلاقی، عاطفی و عقلانی دست می‌زنند که اساس آن بر روابط با دیگران و مهم‌ترین آن با فرزندان است. زنان باقی‌مانده یا خارج شده از موقعیت‌های تأهلی ناخوشایند، هر دو، فرزندان را داشته‌های مهم‌تری برای جبران هویت آسیب‌دیده خود در نظر می‌گیرند. از آن جهت است که زنان بیشتر خواهان داشتن فرزندان پس از جدایی هستند و بیشتر نگران آینده آن‌ها (کتوال و پرباهاراک، ۲۰۰۹: ۲۰۲). به این ترتیب نگرش رابطه‌ای زنان که البته اصالت یا تجویزی بودن آن در تردید پیوند طبیعت و تربیت در هویت مادران است، دلیل مهمی برای ادامه یافتن زندگی‌های تأهلی ناخوشایند و انحلال آن به نظر می‌رسد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع مطالعات کیفی و با استفاده از روش نظریه داده‌بنیاد^۲ انجام شده است. این روش با قابلیت دوگانه در امکان تحلیل داده‌های کیفی و نظریه‌سازی، رویکرد جامع‌تری نسبت به دیگر روش‌ها ارائه می‌کند. جامعه آماری مطالعه شده این پژوهش «کلیه زنان مطلقه دارای فرزند شهر تهران در سال ۱۳۹۵» است. بر اساس منطق نمونه‌گیری هدفمند، ابتدا مطالعه اکتشافی با نمونه‌ای از زنان مطلقه فرزنددار شروع شد و پس از آشکار شدن مقولات و مفاهیم جدید به سمت نمونه‌های گوناگون و متفاوت برای پوشش جنبه‌های نوظهور ادامه یافت. ابزار گردآوری اطلاعات «مصاحبه نیمه‌ساختاریافته» بود. در این میان پرسش اصلی مطالعه، تجربه و درک زنان از جدایی با توجه به حضور فرزند یا فرزندان بوده است. در پی این پرسش شرایط و دلایلی که آن‌ها را به تصمیم جدایی رسانده، بحث و کنکاش شده است. در این میان پژوهشگر برای ثبت مطالب به ضبط مصاحبه پرداخته (متوسط زمان ۴۵ تا ۶۰ دقیقه) و نیز از تکنیک مورد تأکید این روش با عنوان یادداشت‌برداری تحلیلی (Memo) در حین جمع‌آوری،

-
1. Kotwal and Prabhakar
 2. Grounded Theory

مستندسازی و تحلیل کیفی داده‌ها استفاده کرده است (اشتراوس و کوربین، ۱۳۹۴: ۱۲۰). در این نوع پژوهش اکتشافی، همزمان با اولین مصاحبه، عملیات تحلیل داده‌ها آغاز می‌شود. تحلیل داده‌ها در گام اول با کدگذاری باز و به‌طریق خط به خط انجام گرفت. پس از اتمام این مرحله، مفاهیم اولیه‌ای در ضمن مطالعه شکل می‌گیرد. در مرحله دوم تحلیل داده‌ها به دنبال انتزاع مفاهیم کلی‌تر، یکی از مقوله‌ها (مقوله اصلی) محور فرایند تحلیل قرار گرفت تا دیگر مقوله‌ها با عنوان شرایط علی، راهبردها، شرایط زمینه‌ای، مداخله‌گر و پیامدها مرتبط شوند. «با یافتن پدیده مرکزی، که پس از پایان مرحله جمع‌آوری داده‌ها و اشباع نظری حاصل می‌شود، مرحله پایانی پژوهش با عنوان کدگذاری انتخابی آغاز می‌شود. محقق در پایان و در ذیل عنوان خط سیر داستان به توضیح، تشریح و تفسیر نحوه ارتباط این مفاهیم و پدیده مرکزی در سطح عمیق‌تری از انتزاع را بررسی و نظریه خود را شکل می‌دهد» (استراوس و کوربین، ۱۳۹۴). در مرحله آخر با در نظر گرفتن پدیده مرکزی، با عنوان «ریزش پنداشت از زندگی» تمام عناصر و شرایط علی، استراتژی و آثار آن را همانند چنگکی به تعبیر چارمز به خود حمل کرده، تا داستان جدایی زنان از زبان آن‌ها روایت و در کلام محقق بازسرایی شود. (چارمز، ۲۰۰۶) ۰۹۱۱۲۷۲۹۳۷۹

این مطالعه، برای تأمین اعتبار مبنی بر آنکه محقق همان چیزی را می‌بیند که با واقعیت تجربی منطبق است و نیز برای دیگران آشکار است (فلیک، ۱۳۹۵) از استراتژی «کنترل توسط مشارکت‌کنندگان» استفاده و به دنبال مطلوبیت بازنمایی مفاهیم و مضامین به دست آمده از منظر مشاکت‌کنندگان بوده است (کرسول، ۱۳۹۳). در واقع پس از رسیدن به مرحله کدگذاری نهایی، نتایج حاصل در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار گرفت و از آن‌ها خواسته شد دریافت خود را ابراز کنند تا وجه اطمینان‌پذیری اعتبار کیفی تأمین شود. همچنین در راستای معیار باورپذیری این پژوهش از استراتژی «گفتگو با همتایان» استفاده شده است. به آن معنا که در گفت و شنود مستمر با افراد صاحب‌نظر و علاقه‌مند به پژوهش، تلاش شد یافته‌های پژوهش بحث و نقاط کور پدیده مطالعه شده روشن و حساسیت‌های مفهومی برآمده از آن مجدداً پیگیری شود.

به‌منظور دستیابی به پایایی در مطالعات کیفی، توافق میان کدگذارای در نظر گرفته شده



است. برای افزایش دقت در مستند کردن مطالب، در کنار یادداشت‌برداری توصیفی (ثبت ارتباطات کلامی و غیرکلامی و تداخلات کلامی و ...)، و ضبط صدای مشارکت‌کننده، از یادداشت وقفه‌ای برای تصریح و تدقیق و ثبت کلیه حوادث استفاده شده است. همچنین با توجه به نظر سیلورمن مبنی بر توافق میان کدگذاران (Interceder agreement)، بعد از کدگذاری و استخراج واحدهای معنایی توسط یکی از پژوهشگران، از همکار دیگر طرح خواسته شد متن‌های پیاده‌شده را کدگذاری بکند. پس از هر کدگذاری محققان کدهای یکدیگر را مقایسه کردند تا به تدریج به فهرستی مشترک از کدهای توافق شده دست یافتند. این کار به نوبه خود برای مقولات اصلی و فرعی، برای دستیابی به حداکثر پایایی اجرا شد.

تحلیل کیفی یافته‌ها: در پژوهش داده بنیاد به روش نظامند اشتروس و کوربین، یافته‌های تحقیق از طریق انجام سه نوع کدگذاری باز، محوری و گزینشی انجام می‌شود. بر این اساس بر مبنای چگونگی و فرایند کنار آمدن زنان با کنش جدایی از همسر به‌رغم داشتن فرزند، در این بخش از مطالعه نتایج مربوط به کدگذاری محوری ارائه می‌شود تا در نهایت بتوان در قالب مدلی منطقی و نظامند مقوله‌ها را به یکدیگر مرتبط ساخت.

جدول ۱: مشخصات مشارکت‌کنندگان

کد	نام	سن	تحصیلات	شغل	کد	نام	سن	تحصیلات	شغل
۱	لیلا	۳۶	لیسانس	معلم	۱۱	سمیه	۳۰	دیپلم	خیاط
۲	مینا	۴۱	ابتدایی	آرایشگر	۱۲	فاطمه	۳۲	ابتدایی	فالگیر
۳	زینب	۳۰	کارشناسی ارشد	خانه‌دار	۱۳	زهره	۳۷	راهنمایی	خدمت‌کار
۴	آمنه	۳۰	کارشناس ارشد	وکیل	۱۴	حوریا	۳۷	کارشناسی	خانه‌دار
۵	معصومه	۴۰	متوسطه	خانه‌دار	۱۵	الهام	۳۲	کارشناس ارشد	خانه‌دار
۶	زهرا	۴۶	ابتدایی	خانه‌دار	۱۶	آرزو	۳۸	دکتری	پزشک
۷	لیلا	۳۱	دانشجو	کارمند	۱۷	نرگس	۳۵	دیپلم	خانه‌دار
۸	فهیمه	۴۸	ابتدایی	خدمتکار	۱۸	ماریا	۳۰	ابتدایی	خانه‌دار
۹	صفیه	۴۳	ابتدایی	کارمند	۱۹	الهام	۳۲	دیپلم	خانه‌دار
۱۰	سماء	۳۸	دیپلم	کارمند	۲۰	مریم	۵۰	کارشناس	کارمند

یافته‌های مفهومی پژوهش: در فرایند تشکیل نظریه‌ای در باب چرایی تصمیم و اقدام جدایی مادران، مطالعه دقیق متون حاصل از گفته‌های آن‌ها به ظهور پدیدهٔ مرکزی «ریزش پنداشت از زندگی» انجامید. ریزش پنداشت از زندگی برآیند چهار مؤلفه شکست انتظارات از ازدواج، شکست انتظارات از همسر، تهی شدن از خصوصیات مادری و تهی شدن شخصیت از خصوصیات انسانی است.

ازدواج، مهم‌ترین مقولهٔ هویت‌بخش در سامانهٔ هویتی زنان است. زنانگی زن تمامیت خود را در ورود به عرصه تاهل و بر عهده گرفتن نقش همسری می‌یابد. اهمیت این ضلع هویتی و دست‌یابی به آن تا آنجاست که آن اکلی^۱ بر این عقیده است که «زنان ازدواج نکرده، زنان مطلقه و زنان همجنس‌خواه در معرض بدگمانی و سوءظن‌اند، زیرا ظاهراً حقیقت جزئیات فرهنگی را رد می‌کنند و قبول ندارند که زن و مرد از طریق وصلت با یکدیگر کامل می‌شوند» (اکلی، ۱۹۸۱: ۳۲۶، به نقل از لیبی ص ۲۲۵). فرایند جامعه‌پذیری و بازتولید باورهای فرهنگی به نحوی است که ازدواج امری طبیعی، مرحله‌ای بدیهی و ضرورتی انکارناپذیر برای زنان است که اتفاقش حتمی است و عدم وقوع آن محل پرسش و نگرانی است. بدین ترتیب زنان برای همسری و مادری موقعیت جایگزینی نداشته و تنها منتظر اتفاق آن هستند. در پی توضیح دلایل معمول ازدواج، زنان این پژوهش عمدتاً دست یافتن به هویت اجتماعی مقبول و ورود به مرحله‌ای از موفقیت فردی را اشاره داشتند. آرامش، تشخیص، دست‌یابی یا افزایش اعتماد به نفس، دریافت حمایت و پذیرفته شدن در جامعه به عنوان یک فرد متأهل از دیگر اهداف ازدواج شمرده شدند:

«به عنوان یک جوان به آروزم رسیدم و خوشبخت شدم» (کد: ۷)

«همسر ادم نیمه گمشده است نه برای تکمیل شخصیت ادم اما رنگ می‌ده به

آدم شکل می‌ده به ادم» (کد: ۱۴)

«تمام نیازی که به شوهرم داشتم نیازم به توجه بود و منو دوست داشته باشه...

هیچ نیاز دیگه ای به این مرد ندارم.» (کد: ۴)

اما زنان در عمل با آشفتگی، از دست دادن اعتماد به نفس و کاهش



سرمایه اجتماعی و ارتباطی مواجه شدند:

«به جایی احساس کردم بودن با چنین مردی داره اعتماد به نفس منو میاره پایین من دلیلی نداره با چنین ادمی زندگی کنم» (کد: ۱۶)

«به صورتی خیلی جدی گفت تو دیگه شب نباید بری خونه مامانت بخوابی. گفتم باشه. اصلا نباید بری. یکساعت در هفته می‌تونم اونا را ببینم» (کد: ۱۵)

توجه به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خانواده که نیازهای جامعه‌پذیری را برای حوزه عمومی تأمین می‌کند سبب غفلت از اهمیت و تأثیر متغیرهای روان‌شناختی زنان و مردان، در فرایند شکل‌گیری خانواده شده است. اجتناب از ورود علمی به حوزه‌های میانه و فردی در روند شکل‌گیری خانواده و توجه اغلب جامعه‌شناسان به تعمیم‌های کلان و صورت‌های عینی از دلایل دیگر این غفلت است. با وجود این فاکتورهای روان‌شناختی تأثیر عمده‌ای در انتخاب زوجین دارد. این امر درباره زنان به «اصالت» احساسات منجر می‌شود. زنان در پی مردانی هستند که قادر باشند نیازهای عاطفی آن‌ها را تأمین کنند. قطعیت و اصالت این تصور در زنان تا آنجاست که وجود این تصویر ذهنی را به مردان نیز تعمیم می‌دهند. از نظر آن‌ها مردان خود را برای تأمین نیازهای عاطفی زنان آماده کرده‌اند. این امر که به دلیل ناآگاهی از دلایل ورود مردان به زندگی خانوادگی انجام می‌شود پس از تشکیل خانواده و فروکاهش هیجانات اولیه، خود را آشکار کرده و زنان را سرخورده و فرسوده بازمی‌گذارد (باس^۱ ۲۰۰۷، به نقل از یوسفی، ۱۳۹۰؛ ۲۸۵).

مصاحبه‌شوندگان این پژوهش در تأیید گفتار پیشین، دلیل انتخاب همسران خود را محبت، اعتماد به صداقت مرد و خانواده او و اعتقادات مذهبی و فردی دانستند. آن‌ها اظهار داشتند محبت قلبی «خود» به مرد را تضمینی برای دریافت حمایت عاطفی، همراهی و پشتیبانی «او» تعبیر کرده‌اند. در حالی که ورود آن‌ها به زندگی خانوادگی به آزارهای جسمی، روانی، تحقیر، توهین، زیر سؤال رفتن خصوصیات زنانه، مقایسه شدن با زنان دیگر، ورود زنان دیگر به حریم زندگی آن‌ها و اهانت به پاکدامنی آن‌ها منتهی شده است.

« سعی کردند خودشون مشابه خانواده ما نشون بدن. خودشون مذهبی و

فرهنگی نشون بدن که بعد متوجه شدم این طوری نبود. بین همه مردهایی که دیده بودم این مرد علاقمند شدم مهرش به دلم نشست... نمی خواستم بپذیرم که اون (دوستم) نداره و این علاقه یک طرفه است. واقعا تصورم این بود که منو دوست داره و اصلا تصور نمی کردم دوستم نداشته باشه یا ازم متنفر باشه
(کد: ۴)

« اسم منو اشتباهی صدا می کرد. از خودش هم شنیده بودم با فلان خانم کار کنم بعد اسمش صدا کنه اونهم شکسته» (کد: ۱۷)

« من ازدواجم اعتقادی بود. اصلا دوستش نداشتم... به اون بله نگفته بودم من به اعتقاداتم بله گفتم... (ولی در نهایت) هیچ جا نبودم هیچی نداشتم تو این زندگی جز کار. کار و توهین شدن. کار و تحقیر شدن» (کد: ۱۰)

« خیلی خسیس بود خیلی بد خلق بود لجبار بود بعد دست بزن داشت جوروی که ضربه مغزی شدم من» (کد: ۱۶)

تکمیل هویت سه گانه زنان در گرو فرزندآوری و مادرشدن است. این مرحله نیز در مسیر زندگی زنان امر اتفاق افتادنی است؛ بدون پرسش از چرایی و علت آن. بارداری و تولد فرزند معمولاً به صورت اتفاقی و خبرخوش ناگهانی به پدر و دیگر اعضا خانواده داده می شود و مادران برای آن برنامه خاصی ندارند. این اتفاق به ویژه درباره فرزند اول اتفاق می افتد که در اوایل زندگی به دنیا می آید و هنوز مشکلات بروز و ظهور خاصی ندارند. خبر فرزنددارشدن به معنی روند معمول زندگی و سبب استحکام آن تلقی می شود. مادری و اهمیت آن را برای زنان می توان در هنگام بروز رخداد جدایی مشاهده کرد؛ آنجا که زنان هویت طبیعی و غریزی مادری را اصیل تر و ارزشمندتر از هویت تجویزی و اکتسابی همسری یافته و آن را ترجیح می دهند. این فهم را می توان یکی از دلایل انتخاب همراهی فرزندان پس از جدایی شمرد. با وجود این، تجربه مادری در میان زنان این پژوهش حاکی از موقعیتی در ادامه مسیر شکست انتظارات از ازدواج و موقعیت همسری است. این زنان در امر مادری و والدگری یا به تنهایی رها می شوند یا کفایت آنها با واگذاری مسئولیت مادری به زنان دیگر و جدا کردن مادر از بچه زیر سؤال رفته است.



« نصفه شب می آمد بچه رو از بغل من می کشید می برد بیرون... فرداش به خواهرش زنگ زد که بیا این زن اینجا مریضه افتاده. بیا بچه رو ببر پیش بچه‌های بهزیستی براش تولد بگیرید.» (کد: ۲۰)

« من اصلاً بچه نمی خواستم. واقعا می گفتم بذار بیشتر بگذره به خاطر اخلاقش. شدت رفتار(بدش) از بارداری به بعد بیشتر شد... دختر من شب تا صبح بیدار بود خیلی اذیت می شدم اون هم کمکی نمی کرد. (یک بار) بچه رو بغل کردم رفتم اطاق خواب او مد بچه رو گرفت من فکر کردم او مده بچه رو نگه داره من بخوابم از خواب که بیدار شدم دیدم نه خودش هست نه بچه، بچه رو برده بود بازار بعد خونه خواهرش تا ساعت ۱۱ شب» (کد: ۱۹)

در نهایت و در تکمیل پروسه تخریب شخصیت زنان، آن‌ها از خصوصیات انسانی خود تهی می شوند. این امر به از دست رفتن اعتماد به نفس، عزت نفس و باور احساس بی کفایتی منجر شده است. این مرحله تا آنجا پیش می رود که زنان احساس می کنند خصوصیات مثبت و توانمندی آن‌ها در اموری چون تحصیلات، مهارت‌ها و استعدادها به ابزار تحقیر و تخریب آن‌ها بدل شده است. به نحوی که آن‌ها شجاعت استفاده از این قابلیت‌ها برای تغییر شرایط ندارند چرا که در این صورت متهم به خودنمایی و داشتن «می‌رساند».

« اعتماد به نفسم به شدت پایین آمده بود. خانواده همسرم بشدت تحقیر می کردن. تمام چیزهایی که امتیاز بود برای من تبدیل شده بود به ضد ارزش. چون وکیل بودم چون فوق لیسانس بودم به من می گفتند فلان رفتار کردی که به همه بگی من فوق لیسانس دارم. اگر موفقیتی کسب کردم باعث یک جنگ می شد تو خونه. نمی دونم شاید حسادت می کرد. دلش نمی خواست پیشرفت کنم. واقعا هر پیشرفتی بوده دکترا قبول می شدم درگیری داشتیم پایان نامه می خواست چاپ بشه درگیری بزرگ ایجاد می شد ماشین خریدم الم شنگه درست کرد» (کد: ۴)

به این ترتیب است که مفهوم ریزش پنداشت از زندگی، از تبدیل ارزش‌های انسانی و

قابلیت‌های زنانگی و مادرانه به ضد ارزش، شکل می‌گیرد، اما جمع شدن این عوامل و ایجاد پدیده مورد نظر در همراهی و بستر عواملی شکل می‌گیرد که نظریه داده‌بنیاد در سه‌گانه عوامل علی، زمینه‌ای و مداخله‌ای، بررسی می‌شود.

شرایط علی^۱: شکل‌گیری مفهوم مرکزی ریزش پنداشت از زندگی را می‌توان در وهله نخست به «تغییر کاربری نهاد ازدواج از بستر تعالی به مانع خودابزاری و خوشکوفایی زن» مرتبط دانست. وضعیتی که زنان آن را موقعیتی علیه تمامیت شخصیت خود قلمداد می‌کنند. این امر در شکل نگرفتن «ما» بین زن و مرد و تعبیری است که جسی برناردز^۲ آن را ازدواج زن و مرد نامیده است؛ پدیده‌ای که «تعارض و تقابل در دلایل ورود به زندگی زوجین» را سبب می‌شود. «فروکاست صمیمت در خانواده و تقلیل جریان زندگی به برآوردن نیازهای اقتصادی» که اغلب این خانواده‌ها مسئولیت تحمیل شده بر زنان (و نه مردان) است، سومین عامل شمرده می‌شود. در پی بروز این دلایل به تدریج در تصور و تصویر دلایل کنار هم آمدن زنان و مردان در زندگی خانوادگی و معنای «زیست زیر یک سقف» تغییرات عمیق مفهومی و ادراکی ایجاد می‌شود. تحمیل نقش‌های نامتناسب با جنسیت زنانه چون مسئولیت تأمین معاش سبب فرسودگی و احساس ناکامی به دلیل برعهده داشتن نقش‌های بدون منزلت برای زنان می‌شود. پیدایش دلیل پنجم، مقدمه «پایان احساس یکی‌بودگی همسری و زنانگی» می‌شود. این امر در نهایت به محو تصویر زوجیت و آغاز روند فردیت در زندگی زناشویی از جانب زن، به‌عنوان دلیل پایانی و تکمیلی پدیده ریزش پنداشت از زندگی زن می‌شود.

«ازدواج برای من باعث پسرفت بود تو همه زمینه‌ها فرهنگی ورزشی آدمی
بودم که خیلی ورزش می‌کردم خیلی کتاب می‌خوندم خیلی سعی می‌کردم
برای ارتقا فکرم اخلاقم تلاش می‌کردم ازدواج همه اینها رو بهم ریخت دیدم
هیچ کس برای اینا ارزش قائل نیست اینکه تو دکتر شدی قران حفظی چند
هزاربیت شعر حفظی» (کد: ۱۶)

«خصوصیت اخلاقی مون بهم نمی‌خورد اون چیزهایی که اون دوست نداشت

-
1. Casual Condition
 2. Jessi Bernards



من باهش کنار می آمدم، اما چیزهایی که من دوست نداشتم برایش مهم نبود ... می گفت زود ازدواج کرده و دلیلی نداشته که بخوام اینقدر زود ازدواج کنم» (کد: ۷)

«بهترین خانه را می گرفت خوراک پوشاک ماشین خوب بود. (اما) زندگی جهنم بود» (کد: ۱۴)

«برام مهم نبود خرج زندگی نمی داد. چون خودم کار می کردم... هیچی نداشتم تو این زندگی جز کار. فقط بخاطر بله‌ای که گفته بودم تحمل کردم» (کد: ۱۰)

«انگار کسی که به جد مجرده. ولی بیخودی در قید یک نفره. این در قید بودن هم مهم نیست میخواستم اصلاً نبینمش» (کد: ۳)

«دیگه به جایی رسیده بود که من هم از رابطه زناشویی مون راضی نبودم. اصلاً نداشتم من روزهایی بود که تنها تو خونه بودم و این نیاز رو داشتم ظاهراً همسر داشتم، ولی نداشتم ... من خودم گرسنه بودم و همسر داشتم و نداشتم.... من خسته شدم از بس شوهر داشتم ولی نداشتم» (کد: ۷)

«من این جمله رو چهار بار تو زندگی‌م گفتم. آقای فلان عزیزم هیچ وقت احساس نمی‌کنم من و تو خانواده‌ایم ... حس نمی‌کنم شوهرمی» (کد: ۱۵)

اتفاق ریزش پنداشت از زندگی (پدیده مرکزی) در زنان، اما منزلگاه نخست در شروع فرایند جدایی است و عوامل و دلایل دیگری مقوم و محرک این رخداد خواهند بود که تحت عنوان شرایط زمینه‌ساز قابل شناسایی است. کنار هم بودگی این شرایط، زمینه رنگ‌یافتن و جدی‌شدن این رخداد را فراهم می‌کند. اگرچه محتمل است زنان بسیاری ریزش پنداشت از زندگی را در زندگی خانوادگی تجربه می‌کنند، اما یافته‌ها حاکی از آن است که شروع زندگی در وضعیتی که می‌توان آن را «ازدواج اضطراری» نام نهاد تأثیر بسزایی دارد. ازدواج در اضطرار و ترس از مجرد ماندن، مقایسه خود با همسالان متأهل، نبود پدر، نبود حمایت، کمک و نظارت

1. Contextual Condition

ریش سفیدان، ازدواج عاشقانه، ازدواج در سنین پایین و بدون شناخت کافی و ازدواج در شرایط اختلاف فاحش فرهنگی و اعتقادی از آن جمله است. «توقف تبادلات عاطفی میان زوجین» در پی بروز اختلافات ناشی از شرایط ازدواج نامناسب و وجود فضای ملتهب، به تدریج سبب «تغییر نگرش به دائمیت پیوندها» می‌شود. زمانی که خواست عاطفی زنان تأمین نمی‌شود، در حالی که آسیب‌های پیش‌گفته را نیز با خود دارد، نخستین رگه‌های تردید از انتخاب نامناسب و «امکان گسست» در ذهن ایجاد می‌شود. زندگی در این شرایط تبدیل به وقفه‌های جبرانی ناشی از چرخه مداوم قهر و آشتی‌ها، فرصت دادن‌ها و ناامیدی از بهبود از روند زندگی می‌شود. به تعبیری این مرحله یادآور مفهوم «درماندگی آموخته شده»^۱ سلیگمن است که معرف منفی‌ترین حالت درک از خود است. مارتین سلیگمن در این باره معتقد است یادگیرندگان فکر می‌کنند هر کاری انجام دهند به موفقیت دست نمی‌یابند و کوشش را با پیشرفت مرتبط نمی‌دانند (هرگنهان، ۱۳۸۵). زنان در این شرایط و در پیوند با وضعیت پیشین که تفکیک هویت‌های سه‌گانه خود آغاز کرده‌اند، به «بازیابی اهمیت و ارزش فردی خود» متمایل می‌شوند. در این میان آنچه بیش از همه اهمیت داشته و مقوم و فعال‌کننده دسته سوم عوامل است، اتفاق می‌افتد و آن «غلبه زن بر ترس‌های درونی» است. این مرحله از نظر هربرت مید، حاصل گفتگوی خود با ذهن و عبور از جامعه است؛ بدین امید که خود را از قیدوبندهای پنداشتی ناهنجاری جدایی و آبروریزی خویشاوندی و دیگر واقعیت اجتماعی دورکیمی رها یابد و جدایی را در ذهن خود موجه می‌کند (کوزر، ۱۳۹۵). پیامد چنین فرایندی منتظر ماندن و گوشه‌گیری به شیوه روشنی شمع در تاریکی زندگی، «خاموشی موقت» را اعلام می‌کند؛ در این وضعیت فرد در گفتگویی با اطرافیان به‌خصوص خانواده، آشناسدن با مسائل حقوق و توصیه مشاوران بر جدایی و تحلیل و مشاهده رخ داد طلاق در تجربه اطرافیان به تدریج بر تراکم تغییر و تداوم در معنای زندگی می‌افزاید.

« به واسطه گفتم دنیای ما با هم فرق داره! با من سفر اوامد فیلم دیدم. تو

رختخواب من اوامد. من باید همه جوره تو رو ببینم. داشت خوشم می‌آمد.

ازش چرا؟ چون داشت از پله‌هاش می‌آمد پایین. » (کد: ۱۵)

1. Learned helplessness



«پدرم را تازه از دست داده بودم. پدرم شخصیتی داشتند که خیلی از خانواده‌ها براحتی حتی به خودشون اجازه نزدیک شدن هم نمی‌دادند. با توجه به شرایط خانوادگی ما.. ما مخالف زیاد داشتیم درباره ازدواج عموهام... هر کی شنید ابراز نارضایتی کرد از ازدواج من. مراسم ما هم نیامدند... غافل شدیم که خانواده به هم بخورن طرز فکرها کلی اولیه بهم بخورن» (کد: ۳)

«خیلی تنها بودم. دوستای خودم زود ازدواج کرده بود همه دوستانم زود ازدواج کرده بودند وقتی وارد دانشگاه شدیم همه رو متأهل می‌دیدم. واقعا تنها بودم» (کد: ۴)

«ما ۲۵ تا نوه بودیم. سال ۷۲ پانزده تاشون ازدواج کردند من دیگه فکر کردم قحطی شوهر میاد فقط یک خواستگار بیاد ازدواج کنم. آمد و این آقا بود و ازدواج کردم» (کد: ۱)

«من نتونستم این یکره کاری کنم که بشینه! یا لم داده بود یا خوابیده بود. کلاً حرف نمیزد. خب من حسی نداشتم انگار دارم با دیوار حرف می‌زنم» (کد: ۳)

«ما عملاً با هم نمی‌خوابیدم با هم کاری نداشتم. حرفی نمی‌زدیم غذا نمی‌خوردیم بدون اینکه به روی هم بیاریم. بعد کلاً سرد نسبت به بچه خودش» (کد: ۱۵)

«من فکر می‌کردم اون هم یواش یواش تو زندگی شکل می‌گیره و پخته میشه. من هم یک زن جوون بودم که هیچ عاطفه‌ای نداشته. حالا یک شکست دیگه هم تحمل کنه. خیلی سخت میشه دیگه.. من دیدم هیچی از این زندگی عایدم نمیشه. دیگران هم می‌گفتن تو آگه می‌خوای بمونی حیفه تا جوونی یه اقدامی انجام بده» (کد: ۱۷)

«من خیلی باید زن نادونی باشم که با چنین مردی زندگی می‌کنم... دیگه دیدم استقلال مالی دارم. تحملم تمام شده. هر چقدر هم به اون آدم فرصت میدی

متوجه نمیشه. مشاور رفتم. خیلی به من گفتند از این زندگی بیا بیرون» (کد: ۱۶)
 «من اگر می‌دونستم اینقدر از پس زندگی بر میام همون موقع جدا می‌شدم»
 (کد: ۱)

به هم پیوستگی شرایط علی و زمینه‌ساز و درهم‌آمیزی آن با عوامل مداخله‌گر^۱ نقطه‌نهایی تصمیم زنان برای اقدام به جدایی است. آنچه عوامل مداخله‌گر را از دو دسته دیگر متمایز می‌کند، پررنگ شدن نقش فرزندان و اهمیت یافتن وجه مادری زنان در مثلث آن‌ها است. نخستین عامل مداخله‌گر در تصمیم به جدایی زنان «تغییر تصویر و تصور فرزندان از پدر به یک غریبه» است. این امر منجر به اهمیت یافتن نقش مادری و دریافت این واقعیت است که زن نه تنها در طی مدت زندگی، بلکه پس از آن نیز «تنها مراقب» فرزندان و والدی تنهاست. عامل سوم اهمیت یافتن فرزند به‌عنوان تنها داشته زندگی متأهلی و حاصل عمر سپری شده است. این امر سبب می‌شود که «فرصت مادری برای ترمیم آسیب‌های هویتی» همسری و شخصی اهمیت یابد. تلاش برای نگه‌داشت موقعیت و هویت مادری و جدا کردن آن از موقعیت آسیب‌زای همسری به عنوان تنها بعد هویتی باقیمانده، از دیگر عوامل مداخله‌گر در تصمیم زنان برای جدایی است. در نهایت «آمادگی و گشودگی برای دریافت کمک از دیگران» است. این امر به معنای پایان به‌رسمیت شناختن حریم و حدود خانواده و مدیریت مرد به‌عنوان همسر(شوهر) در آن است.

«اصلاً بچه‌ها معنی و مفهوم پدر نمی‌فهمیدن چیه. چون هیچ وقت نبود
 خونه» (کد: ۱۴)

«با طلاق من هم موافق بودند اصلاً حاضر نبودند ببیننش» (کد: ۹)

«(پسرم) فقط می‌گفت این پیش ما نباشه» (کد: ۱۳)

«من در شرایطی بودم که احساس مادری هم نمی‌تونستم داشته باشم. یادمه مشاوره می‌رفتم از بس عصبی بودم، بچه‌ام را می‌زدم. حالا اون محبت و مهربانی رو باید برای کسی دیگه خرج می‌کردم و فکر کردم شاید بهترین فرد

1. Interfere Causes)



فرزندم باشه...» (کد: ۷)

«من دیگه نمی‌خوام ازدواج کنم نمی‌خوام دیگه مادر شدن تجربه کنم با همین

بچه هستم دیگه» (کد: ۱۱)

«خیلی وقت‌ها طلاق گرفتن حتی برای خود بچه بهتره. آرامش بیشتری

داره» (کد: ۱۶)

مجموع این عوامل به کنش / کنش متقابل^۱ در زن منجر می‌شود که رویکرد این پژوهش به استراتژی معروف است. این دسته از استراتژی‌ها به‌عنوان گام آخر در اقدام به طلاق شکل می‌گیرند و شامل «توقف تلاش‌های همسری» در نگه‌داشت زندگی خانوادگی است. به این معنا که زن دیگر خود را متعلق به زندگی و زندگی را متعلق به خود نمی‌داند. رها کردن زندگی متأهلی و پایان یافتن ارتباطات همسری در تمامی ابعاد آن، اقدام بعدی و در نهایت «جلب رضایت و اقناع فرزندان برای جدایی» در مادرانی که فرزندان بالغ دارند، آخرین گام اقدام به جدایی است. مسأله فرزندان در این گام اهمیت اساسی دارد چرا که معمولاً در این مرحله زنان به اتکا حمایت و حتی درخواست آن‌ها برای جدایی، زندگی را رها کرده و پایان آن را اعلام می‌کنند.

«اذیتم می‌کرد می‌رفتم تو اطاق با بچه‌ها می‌خوابیدم. در قفل می‌کردم لباسش

نمی‌شستم عقده کرده بودم می‌خواستم بکشمش» (کد: ۱۴)

«ولی ما عملاً با هم نمی‌خوابیدم. با هم کاری نداشتیم. حرفی نمی‌زدیم غذا

نمی‌خوردیم بدون اینکه به روی هم بیاریم» (کد: ۱۵)

اما رخداد جدایی در مادران پیامدهایی را به‌دنبال دارد. این پیامدها^۲ (که اغلب به‌صورت مثبت ادراک شده است شامل بروز و قدرت یافتن هویت فردی زن است. شکست موقعیت همسری به‌عنوان یک موقعیت محصورکننده سبب جلوه‌یافتن فرد زن و برعهده‌داشتن مسئولیت فرزندان سبب «اهمیت یافتن هویت مادری» آن‌ها است. رضایت از «عامیلت خود در پایان دادن به موقعیت فرساینده و تحقیرآمیز زندگی پیشین» سبب بازیابی عزت نفس و افزایش

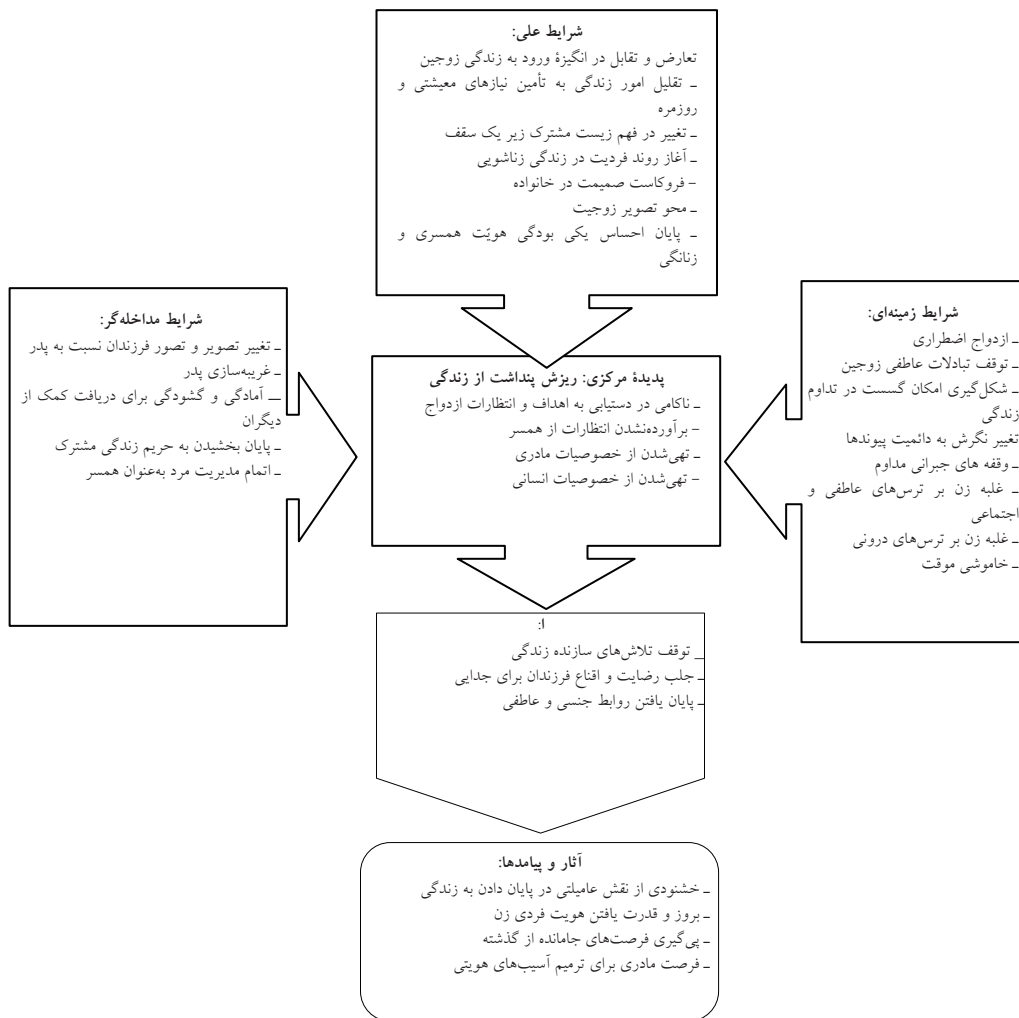
1. Action/ Interaction

2. Consequence

اعتماد به نفس زنان شده و آن‌ها را به «پی‌گیری فرصت‌های نمایش قابلیت»هایی تشویق می‌کند که در دروران تأهل از آن‌ها محروم مانده یا سرکوب شده‌اند. زن به مادری تبدیل می‌شود که اکنون زندگی را برای «خود» و «فرزندان خود» می‌خواهد و در این مسیر به پیشرفت و بهبود اوضاع معتقد است.

«بچه‌هام و بزرگ کردم به راه بد کشیده نشدم. خانم‌ها به راه بد کشیده میشن به خودم افتخار می‌کنم. الان درس هم می‌خونم» (کد: ۱۳)

«که این بچه تا این سن که رسیدن مدام اضطراب و استرس کتک خوردن مادرشون. دیدن خب این وضع تا کی می‌تونه ادامه پیدا کنه الان بچه است زورش نمیرسه چند سال بعد دست روی پدرش بلند می‌کنه. من دو بچه خوب می‌خواستم این عقده‌ای می‌شود آدم نیست که این بچه» (کد: ۱۰) «راحتم. چیزایی که دوست داشتم می‌تونم برم دنبالش» (کد: ۱۶)



۲-۴: فرایند اجرایی‌شدن تصمیم جدایی مادران

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش در پی بررسی و کشف فرایند چرایی تصمیم و اقدام به جدایی مادران انجام شد. در طی گفت و شنود با بیست نفر از مادران مطلقه در چارچوب مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته

زنان از تجربه ازدواج و فرزندآوری خود به عنوان مقدمات جدایی سخن گفتند. یافته‌های حاصل، بیان‌کننده آن است که حیات فردی زنان به حیات اجتماعی آن‌ها گره خورده است. عرصه زندگی فردی و اجتماعی زنان به نحوی طراحی شده است که زنان نه برای زندگی بلکه برای ازدواج (همسری) و فرزندآوری (مادری) تربیت و مجموع فعالیت‌های آن‌ها در مسیر دستیابی به این دو هدف تنظیم می‌شود. هرگونه فعالیت دیگر جانبی تلقی شده و در فرصت فراغت میان تجرد و تأهل شکل می‌گیرد. زنان در جمع‌های زنانه محصور و از عرصه عمومی دور نگه‌داشته می‌شوند و راه ورود آن‌ها به عرصه عمومی از طریق ازدواج و حضور و همراهی یک مرد میسر است. از این روست که ازدواج و دستیابی به موقعیت تأهلی برای زنان، علاوه بر جنبه هویت‌ساز آن، فرصت گسترده سرمایه اجتماعی و فرهنگی‌ای را فراهم می‌کند که در غیر این صورت دسترسی به آن‌ها با دشواری خواهد بود.

گره‌زدن این بهره‌مندی‌ها به حضور مردان در کنار زنان در حالی است که زنان و مردان به واسطه اصرار و تأکید بر تفاوت‌ها و نقش‌های جنسیتی متمایز و در فضاهای جنسیتی متفاوت جامعه‌پذیر می‌شوند (روت، ۱۹۸۴: ۲۵). این امر به حضور زنان در جمع‌های زنانه و حضور مردان در دنیای مردانه می‌انجامد. نداشتن توجه و غفلت از آموزش چگونگی زندگی در عرصه «ما»ی زندگی خانوادگی، زنان و مردان را با دلایل متفاوت و گاه متعارض وارد عرصه زندگی مشترک می‌کند که نتیجه آن برخورد و تصادم دنیاهاست. فرسودگی ناشی از تفاوت‌های انتظارات و واقعیت زندگی خانوادگی سبب می‌شود زنان بیش از مردان در تصور جدایی باشند (سانچز، ۲۰۰۳: ۴۴). با وجود افزایش عاملیت زنان در عرصه جدایی و گسست زندگی‌های خانوادگی، این موقعیت را تنها می‌توان به زنانی ارجاع داد که مطابق الگوی پیش‌گفته توانایی غلبه بر ترس‌های خود را داشته‌اند. معنای دیگر این امر آن است که چنانچه شرایط برای تغییر ذهنیت‌ها و حمایت از زنان مطلقه افزایش یابد و نگرانی اقتصادی و اجتماعی آن‌ها کاهش یابد، داوطلبان بالفعل گسست زندگی‌های خانوادگی بیش از آمار امروز آن خواهد بود.

در فرایند تکمیل و مقایسه گفته‌های زنان مطلقه با زنانی در شرایط مشابه که به زندگی ادامه می‌دهند، نکته قابل ذکر آنکه این زنان در برزخ غلبه بر ترس‌های اجتماعی و نبود حمایت‌های اقتصادی باقی مانده‌اند. از این لحاظ نگران‌کننده است که چنانچه کمترین حمایت



اجتماعی از جانب خانواده آن‌ها انجام شود و امکان تأمین معاش خود و فرزندان را بیابند، در ترک زندگی خود بیش از این تعلل نمی‌کنند. به نظر می‌رسد با پیش‌گامی زنان دیگر در این مسیر که به ناچار ظرفیت‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه را به سمت خود جلب کرده و خواهد کرد، این عامل در آینده‌ای نزدیک دیگر نمی‌تواند بازدارنده زنان از جدایی باشد. امروزه، داشتن فرزند و فراهم شدن امکان همراهی آن‌ها با مادران نیز سبب کاهش هزینه جدایی نسبت به زمان قبل شده است. پیش از این ازدست دادن فرزندان به عنوان یکی از پایه‌های هویتی (مادری) که ریشه در زیست و طبیعت زنان دارد برای آن‌ها به میزانی سنگین بود که اغلب فکر جدایی را ناممکن می‌کرد. از دست دادن موقعیت مادری در کنار داغ ننگ ناشایستگی زن در نگه‌داشت موقعیت تأهلی، زنان را به میزانی از درماندگی دچار می‌کرد که جدایی برای آن‌ها مفروض نبود؛ اما امروزه هیچ یک از این موارد نمی‌تواند زنان را از جدایی منصرف کند.

زنان، امروز برای هویت زنانه و پس از آن هویت مادری خود اهمیت بیشتری قائل هستند. هویت همسری هویتی قابل تعویض است که می‌تواند با یک انتخاب دقیق‌تر دوباره کسب شود. کاهش اهمیت تأیید اجتماعی و نظر دیگران و ارزش یافتن نظر شخص زن درباره خود در این امر بی‌تأثیر نیست. از نظر زنان، زندگی تأهلی لزوماً با یک مرد پایان نمی‌پذیرد و زندگی فرصت‌های جبرانی را در اختیار آن‌ها قرار داده است. فرصت «یکباره» زندگی اهمیتی آنچنانی یافته است که لازم است اشتباهات در آن جبران شود. در این چرخش ذهنی هیچ چیز آنچنان مقدس نیست که لازم باشد برای آن فرصت‌های دیگر زندگی را از خود دریغ کرد. اگرچه پس از جدایی تصورات زنان در خصوص انتظارات مثبت از جدایی و فرصت‌های پیش رو تغییر می‌کند، اما مسأله‌رهایی از یک موقعیت آسیب‌زا برای خود و فرزندان به میزانی از رضایت خاطر می‌انجامد که اغلب زنان با وجود مشکلات و سرخوردگی‌های اجتماعی و اقتصادی، با قاطعیت از جدایی خود اظهار رضایت می‌کنند (غیاثوند و خراسانی، ۱۳۹۴).

در نهایت می‌توان گفت، و چنانچه نتایج تحقیقات دیگر نیز بیان می‌کنند، در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش و برخلاف باور رایج، فرزندان عامل بازدارنده جدایی مادران نیستند (چپل، ۱۳۹۳؛ ۵۷۷ به نقل از لیبی - کریستنس، ۱۹۶۸: ۳۱۱)، بلکه آنچه جدایی زنان فرزنددار را رقم می‌زند، چرخش ذهنی و خطر از دست دادن داشته‌های باارزش فردی چون

خود، عزت نفس و اعتماد به نفس است؛ دارایی‌هایی که زنان در فرایند زندگی آن‌ها را برای خود به‌عنوان یک انسان و یک مادر با اهمیت می‌شمارند. به این صورت است که انجام کارهای سخت و در مرتبه پایین اجتماعی آن‌ها را راضی‌تر نگاه می‌دارد از داشته‌هایی که در زندگی‌های تاهلی مرفه، اما تحقیرآمیز و با خطر آزارهای روحی و جسمی در اختیار آن‌ها بوده است.

نکته پایانی آنکه، یافته این پژوهش برخلاف باور رایج، که مادری و فرزنددار شدن زنان را عاملی برای نگهداشت آن‌ها در زندگی‌های زناشویی می‌داند، بر این باور است که جدایی مادران در پی چرخش معنایی در باب اهمیت ازدواج و لزوم نگهداشت آن اتفاق می‌افتد. آنچه بیش از حضور فرزند، جدایی را برای زنان متصور و مقدر می‌کند، فائق آمدن بر ترس و اضطراب مربوط به حوادث پس از جدایی است و نه حضور فرزندان. چنانچه زنان به این باور برسند که توانایی مدیریت زندگی را دارند و امکاناتی را برای زندگی بدون همسر برای خود و بدون پدر برای فرزندان فراهم ببینند، احتمال اقدام به جدایی در آن‌ها افزایش خواهد یافت.



فهرست منابع

- استراوس، انسلم و کربین، جولیت (۱۳۹۴). مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای، تهران: نی.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۰). مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- اخوان‌تفتی، مهناز (۱۳۸۲). پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن. *مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان*، ۱(۳): ۱۵۲-۱۲۵.
- برناردز، جان (۱۳۸۴). *درآمدی به مطالعات خانواده*، ترجمه حسین قاضیان، تهران: نی.
- تانگ، رزمی (۱۳۸۸). *نقد و نظر: درآمدی بر نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نی.
- رضوانی، مهدیه و زنجانی‌زاده، هما (۱۳۹۴). بررسی عوامل مؤثر بر تقسیم کار در خانواده (مطالعه موردی: زنان متأهل شاغل در آموزش و پرورش شهر مشهد). *مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان*، ۱۳(۴): ۶۰-۲۹.
- سگالن، مارتین (۱۳۷۰). *جامعه‌شناسی تاریخی خانواده*، ترجمه حمید الیاسی، تهران: مرکز.
- صادقی فسایی، سهیلا و ایثاری، مریم (۱۳۹۱). تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق: مطالعه کیفی، *زن در توسعه و سیاست*، ۱۰(۳): ۳۰-۵.
- صادقی فسایی، سهیلا و ایثاری، مریم (۱۳۹۴). مطالعه جامعه‌شناختی سنخ‌های طلاق. *مسائل اجتماعی ایران*، ۱۷(۱): ۱۵۹-۱۳۱.
- صداقت، کامران و اسدیان، عقیل (۱۳۹۳). تبیین جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر طلاق (مطالعه موردی شهر قائم‌شهر). *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۵(۲): ۹۷-۱۱۶.
- عنایت، حلیمه، نجفی‌اصل، عبدالله و زارع، صادق (۱۳۹۲). بررسی عوامل مؤثر بر طلاق زود هنگام در بین جوانان شهری شهر بوشهر (مقایسه دو گروه افراد طلاق گرفته و متأهل طلاق نگرفته)، *فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ۲(۳): ۱-۳۵.

- عابدی‌نیا، نسرين، بوالهري، جعفر و نقی‌زاده، محمدمهدی (۱۳۹۴). عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب جنسیت، مطالعات روان‌شناختی، ۱۱ (۱): ۱۴۱-۱۷۷.
- کرمی، محمدمتقی (۱۳۹۲). بررسی ساخت اجتماعی طلاق در ایران، مطالعات جنسیت و خانواده، ۱ (۱): ۴۷-۶۹.
- کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۰). آثار و پیامدهای طلاق؛ مرور نظامند تحقیقات انجام شده در ایران با تأکید بر ملاحظات جنسیتی (۱۳۷۶-۱۳۹۰)، زن در توسعه و سیاست، ۳۴ (۳): ۱۱۱-۱۳۱.
- لیبی، محمدمهدی (۱۳۹۱). خانواده در قرن بیست و یکم: از نگاه جامعه‌شناسان ایرانی و غربی، تهران: علم.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۲). روش تحقیق کیفی (ضد روش ا)، تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹). روش در روش، تهران: جامعه‌شناسان.
- محسن‌زاده، فرشاد، محمذنظری، علی و عارفی، مختار (۱۳۹۰). مطالعه کیفی عوامل نارضایتی زناشویی و اقدام به طلاق (مطالعه موردی شهر کرمانشاه)، مطالعات راهبردی زنان، ۱۴ (۵۳): ۴۲-۷.
- میرساردو، طاهره، هاشمی، تبسم (۱۳۹۳). اثرات اقتصادی اجتماعی طولانی‌شدن فرایند طلاق بر زندگی زنان. فصلنامه رفاه اجتماعی، ۱۵ (۵۶): ۱۳۱-۱۰۵.
- موسوی، فاطمه و دهشیری، غلامرضا (۱۳۹۴). نقش فاصله بین انتظارات و واقعیت رابطه زناشویی در رضایت زناشویی زنان و مردان شهر تهران، مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، ۱ (۲): ۹۳-۱۱۰.
- هرگنهان، بی آر و اُسون، میتواچ (۱۳۸۵) مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری، ترجمه علی اکبر سیف، تهران: دوران.



- Amato, Paul R (2000). The Consequences of Divorce for Adults and Children. *Journal of Marriage and Family*, Vol. 62, No. 4, pp: 5-24.
- Anderson, Gunnar (1997). The Impact of children on divorce risks of Swedish woman. *European Journal of Population*, Vol. 13, pp: 109-145
- Bernards, John (2005). *An Introduction to Family Studies*, Translated by: Hossein Qazian. Tehran: Nashr-e-Ney(Text In Persian).
- Braun Luckey, Eleanore and Koyn Bain, Joyce (1970), Children: A Factor in Marital Satisfaction. *Journal of Marriage and family*. Vol. 32. No. 1. Pp.43-45.
- Christensen, Harold T (1968). Children in the Family: Relationship of Number and Spacing to Marital, *Journal of Marriage and Family*, Vol, 30, No. 2, pp: 283-289.
- Ebadinia N. and et al. (2015). Factors Underlying Divorce Request Based on Gender. *Journal of Psychological Studies*, 11th Series, Vol. 1, pp: 141-177(Text In Persian).
- Gilligan, Carol (1993). In a Different Voice: Psychological Theory and Women's Development.
- Heaton, Tim B. (1990). Marital Stability Throughout the Child-rearing years, *Demography*, vol. 27, No.1, pp: 55-63.
- Heaton, Tim B.(1990). Marital Stability Throughout the Child-rearing years. *Demography*, vol. 27, no.1.
- Iman, M. (2011). *Paradigmatic Basics of Qualitative and Quantitative Research Methods in Human Sciences*. Qom: Research Center for Seminary and University(Text In Persian).
- Kalantari A. (2011). Effects and Consequences of Divorce: Systematic Reviewing of the Conducted researches in Iran with an Emphasis on Gender considerations. *Journal of Woman in Development and Politics*, 9th Series, Vol. 3, pp: 111-141(Text In Persian).
- Kanoy Korrel and Miller Brent C(1980). Children's Impact on the Parental Decision to Divorce, *Family Relations*, Vol. 29, No. 3, pp. 309-315
- Kanoy Korrel and Miller Brent C. (1980). Children's Impact on the Parental Decision to Divorce, *Family Relations*, Vol. 29, No. 3, pp. 309-315.
- Karami, M. (2013). Investigating the Social Structure of Divorce in Iran. *Journal of Gender and Family Studies*, Vol. 1, pp; 47-69(Text In Persian).
- Kotwal, Nidhi and Prabhakar, Bharti (2009). *Problems faced by single mothers*, *J Soc Sci*, 21(3): 197-204.
- Kotwal, Nidhi and Prabhakar, Bharti (2009). Problems faced by single mothers, *J Soc Sci*, Vol. 3, No. 3, pp: 197-204.
- Labibi, M. (2014). *Family in the 20th Century: Through the Eyes of Western and Iranian Sociologists*. Tehran: Nashr-e-Elm(Text In Persian).
- Lauer, Robert H (1995). *Approaches on Social Change*: Translated by Kavooos

- Seyyed Emami. Tehran: University Publication Center(Text In Persian).
- Lenski, Gerhard, E.(1954) Status Crystallization: A Non- Vertical Dimension, American Sociological Review, XIX.
- Luckey ,Eleanore Braun and Bain, Joyce Koym (1970). Children: A Factor in Marital Satisfaction, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 32, No. 1, pp: 34-44.
- Luckey, Eleanore Braun and Bain, Joyce Koym (1970). Children: A Factor in Marital Satisfaction, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 32, No. 1.
- Malek, H. (2014). *The Sociology of the Classes and Social Injustices*. Tehran: Payam-e-Noor Publication(Text In Persian).
- Mirsado, T. and et al. (2014). Social-economic Effects of the Extension of Divorce Procedure on Women's Life. *Social Welfare Periodical*, 56:105-131(Text In Persian).
- Mitchell, Kristen (1983).The Price Tag of Responsibility: A comparison of Divorced and Remarried Mothers, *Journal of Divorce*, 6(3): 33-42.
- Mitchell, Kristen (1983).The Price Tag of Responsibility: A comparison of Divorced and Remarried Mothers, *Journal of Divorce*, Vol. 6.
- Mohsenzadeh, F. and et al. (2011). A Qualitative Study on Marital Dissatisfactory Factors and Proceedings on Divorce (A Case Study in the City of Kermanshah). *Journal of Strategic Studies on women*, Vol. 53, pp: 7-42(Text In Persian).
- Moxnes, Kari (2003), Risk factor in divorce; Perception by the children, Sage publication, London. *Thousand Oaks and New Delhi*. 10(2): 131-146.
- Moxnes, Kari (2003), Risk factor in divorce; Perception by the children, Sage publication, London. *Thousand Oaks and New Delhi*, 10 (2): 131-146.
- Muhammad Poor, A. (2003). *Qualitative Research Method* (Anti-method 1). Tehran: Sociologists, 2nd Ed(Text In Persian).
- Muhammad Poor, A. (2010). *Method in Method*. Tehran: Sociologists, 2nd Ed(Text In Persian).
- Mosavi, F. and *et al.* (2015). The role of differences between expectation and the reality of marriage relationships in men and women's satisfaction (Tehran), *Journal of Women's studies Sociological and Psychological*, No. 2, pp: 93-110(Text In Persian).
- Ono, Hiromi and Sanders, James (2009), Divorce in contemporary Japan and its gender pattern, *Internationa Journal of sociology of family*. Vol. 35. No. 2. Pp. 169-188.
- Ono, Hiromi and Sanders, James (2009). Divorce in contemporary Japan and its gender pattern, *International Journal of sociology of family*. Vol. 35. No. 2. Pp. 169-188.
- Root, j (1984). pictures of women: sexuality. London: Pandora.
- Rezvani, M. et al. (2015). Studying the factor of house work division on family (case study: married/employed women in Mashhad), *Journal of Women's studies*



- Sociological and Psychological*, No,4, pp: 29-60(Text In Persian).
- Sadeqi Fasaee, S. and et al. (2012). Gender Analysis of the Life after Divorce: A Qualitative Study: *Journal of Woman in Development and Politics*, Vol.3, pp: 5-30 (Text In Persian).
- Sadeqi Fasaee, S. and et al. (2014). A sociological Study of Divorce Typology. *Journal of Social Issues in Iran*, Vol. 1, pp: 131-156 (Text In Persian).
- Sanchez, Laura (2003.) Two as One Couples' Perceptions of Time Spent Together, Marital Quality, and the Risk of Divorce- *Journal of Family*, Issues 24(1):21-50 .
- Sanchez, Laura (2003.) Two as One Couples' Perceptions of Time Spent Together, Marital Quality, and the Risk of Divorce- *Journal of Family* Issues 24(1):21-50 •
- Sedaqat, K. et al.(2014). A Sociological Explanation for The Factors Effecting Divorce (A Case Study in the City of Qa'em Shahr). *Journal of Applied Sociology*,25(2):97-116 (Text In Persian).
- Segalen, Martin. (1991). *The Historical Sociology of Family*. Translated by: Elyasi, H. Markaz publication, 1st Printed(Text In Persian).
- Strauss, Anslom and Korbin, Juliet (2015). *The Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory*. Tehran: Nashr-e-Ney(Text In Persian).
- Tong, Rosemary (2009). *Critique and Viewpoint: An Introduction to Feminist Theories*, Translated by: Manijeh Najm-e-Iraqi. Tehran: Nashr-e-Nay(Text In Persian).

نویسندگان

sohakhorasani@wrc.ir

سمیه عرب خراسانی

پژوهشگر مقیم مرکز مطالعات و تحقیقات زن و خانواده (wrc.ir)

ah.ghyasvand@gmail.com

احمد غیاثوند

دکتری جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی و استادیار دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی

نویسندگان مقاله مشترک دیگری تحت عنوان «تجربه مادرانه زنان مطلقه از حضانت فرزندان خود: مطالعه‌ای پدیدارشناسی» (۱۳۹۳) را در شماره ۲ دو فصلنامه مطالعات جنسیت و خانواده نیز به چاپ رسانده‌اند.



Experiencing Divorce as a Mother: A Data-based Study

Somayeh Arab Khorasani¹
Ahmad Ghyasvand²

Abstract

The bond between mother and child, either natural or constructed, is so strong that women rarely risk losing it. Additionally, the stigma of divorce and the cultural pressure on divorced women is so high that women hardly ever choose the path of divorce. The gravity of being a single mom is the third factor in preventing women from divorce. However, the statistics report that many mothers do get a divorce. This study's goal is to explore the process, in which married women become single mothers and turn into the heads of household. Based on the Grounded Theory methodology (Strauss & Korbin approach), semi-structured interviews were conducted on 20 divorced women with children living in Tehran until saturation of data was achieved in different categories. The findings show that "losing the image of life" due to personal, social and cultural reasons makes the threshold of patience in women so low that they consider married life unbearable. In such a situation, although children are still important to the mothers; however, they are relegated to a marginal role when the mothers are deciding to save themselves. After the mothers have finalized their decision for divorce, children regain their significance and the mothers endeavor to make the best decision in regards to their welfare. Finally, it must be pointed out that although children play a significant role in deciding to divorce, however, the main factor for the decision is that the women have lost their humane/character foundations, upon which the identities of being a mother and a wife is forced. Arriving at such a point leads women to reject the marriage in spite of having children.

Key words

Divorced women, Children, losing the image of life, Grounded Theory

1. Academic Staff of women and family research center
2. Assistant professor of sociology at Allameh Tabatabai University
Submit Date: 2016-06-06 Accept Date: 2017-10-10
DOI: 10.22051/jwsps.2018.15894.1496